



فلسفه غربی سبک زندگی و شاکله ذهنی افراد را دگرگون می کند

یک عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی با بیان اینکه فلسفه با دیگر علوم انسانی تفاوت دارد چرا که این دانش، جهان بینی علوم انسانی و مبانی...

یک عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی با بیان اینکه فلسفه با دیگر علوم انسانی تفاوت دارد چرا که این دانش، جهان بینی علوم انسانی و مبانی آنها را می سازد، گفت: بنابراین بسط و گسترش فلسفه غربی خطر جدی در پی دارد چرا که تغییر جهان بینی را در ذهن افراد به دنبال دارد و زیرساختهای اندیشه ای انسان و هستی شناسی او را جهت می دهد. به گزارش خبرگزاری مهر، دانش فلسفه با دیگر علوم انسانی تفاوت دارد چرا که این دانش، جهان بینی علوم انسانی و مبانی آنها را می سازد. بنابراین بسط و گسترش فلسفه غربی خطر جدی در پی دارد، چرا که تغییر جهان بینی را در ذهن افراد به دنبال دارد و زیرساختهای اندیشه ای انسان و هستی شناسی او را جهت می دهد؛ اگر کنار این علم، تفکر دینی به صورت جدی با آن ممزوج و آمیخته نشود، به نوعی دگرگونی می انجامد که در عرصه های زندگی فردی، مدیریتی، سبک زندگی و فرهنگ او تاثیر می گذارد؛ این جملات گوشه ای از صحبتهای حجت الاسلام والمسلمین حمیدرضا شاکرین عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی است. با این استاد حوزه و دانشگاه در خصوص لزوم جایگزینی علم فلسفه اسلامی به جای فلسفه غربی موجود در دانشگاه ها به گفتگو نشستیم؛ متن زیر حاصل این گفتگو است که از نظرتان می گذرد.

*پایه، اساس و مبانی دانش فلسفه ای که امروز در دانشگاه ها تدریس می شود، از کجا نشأت گرفته است؟

ما وقتی به تاریخچه تأسیس دانشگاه ها نگاه می کنیم، اساسا از زمانی که دانشگاه های جدید تأسیس شد، بنا نبود علوم را از منظر دینی مورد مطالعه قرار دهند اگر چه در حوزه فلسفه، در کنار فلسفه غرب بخشی هم از فلسفه اسلامی به طور بسیار ناقص تدریس می شد و در کنار مباحث حقوقی برخی از مباحث مربوط به فقه اسلامی نیز تدریس شده، اما در مجموع ساخت و بنیاد دانشگاه ها براساس علوم غربی شکل گرفته اگرچه بخشی از تفکرات مسلمانان در این دانش رسوخ کرده اما به صورت جزئی بوده است.

این مشکلی است که به صورت زیرساختی دانشگاه ها با آن دست به گریبان هستند البته مشکل اساسی تدریس فلسفه غرب در دانشگاه ها نیست بلکه آنچه نگران کننده است، پذیرش این علوم تا حد تقریباً مطلق است که با این اتفاق خودباختگی فرهنگی در فضای دانشگاه حاکم شده و این موضوع خطرناک است، وگرنه اگر از یکسو این علوم با روحیه انتقادی و با چشم باز دیده می شد و از سوی دیگر درون مایه های خودی طرح می شد، به مبانی درونی ما آسیبی وارد نمی شد و این علوم تکمیل کننده و کمکی برای علم ما بود و با این رویکرد جای هیچ گونه نگرانی نبود.

البته خوشبختانه حرکتی که بعد انقلاب صورت گرفت توانست تا حدودی این روحیه را بشکند و خودباوری را دانشگاه ها به وجود آورد. اما به طور کلی همان طور که ما کالاهای وارداتی را مصرف می کنیم، از علوم وارداتی نیز استفاده می کنیم که ضرر این از کالای وارداتی بیشتر است. بنابراین تلاشهایی که بعد از انقلاب اسلامی شد، بخشی به مصرف این موضوع درآمد و موجب شد آن روح تعبد و خودباختگی که در برابر آن کاخ ظاهری و برافراشته علوم غربی شکل گرفته بود، تغییر پیدا کند و نگاه ها عوض شود. البته کم نبودند دانشجویان و اساتیدی که خود به این موضوع پی برده بودند اما عده آن ها در برابر بدنه دانشگاه قلیل و کم بود. به طور کلی امروز تا حدی وضعیت تغییر پیدا کرده و جوانانی که در دانشگاه ها سکان دار علوم شده اند و در فضای فکری که انقلاب ایجاد کرد، رشد کرده اند، این تغییر را دنبال می کنند.

* برآیند و نتیجه ای که از تدریس دانش فلسفه در دانشگاه ها عاید دانشجویان می شود چیست؟ در واقع ذهن دانشجویانی که چارچوب آن با فلسفه غربی شکل می گیرد، چه نتایج و تأثیری بر نحوه نگرش و سبک زندگی آنها خواهد داشت؟

پیش از پاسخ به این سؤال مجدد تأکید می کنم، در کنار فلسفه غربی تا حدود کم و نازلی فلسفه اسلامی نیز در دانشگاه ها تدریس می شود اما کافی نیست. متأسفانه شاکله های فکری فلسفه غربی در دانشهای فلسفه دین هم دیده می شود البته بسیاری از اساتید و دانشجویان کشور ما افراد متدینی هستند که میزان تأثیر پذیری آنها از فلسفه غرب در درجه بالایی نیست و گاه نگاه نقادانه به این علم دارند. اما در مجموع باید دانست فلسفه با دیگر علوم انسانی تفاوت دارد چرا که این دانش، جهان بینی علوم انسانی و مبانی آنها را می سازد. بنابراین بسط و گسترش فلسفه غربی خطر جدی در پی دارد چرا که تغییر جهان بینی را در ذهن افراد به دنبال دارد و زیرساختهای اندیشه ای انسان و هستی شناسی او را جهت می دهد؛ اگر کنار این علم،

تفکر دینی به صورت جدی با آن ممزوج و آمیخته نشود، به نوعی دگرگونی می انجامد که در عرصه های زندگی فردی، مدیریتی، سبک زندگی و فرهنگ او تأثیر می گذارد.

*چرا با وجود غنی بودن در دانش فلسفه اسلامی، هنوز وابسته به علم فلسفه غرب هستیم و فضای آکادمیک کشور با این نوع رویکرد عجیب شده و آن را می پذیرد؟

این موضوع ناشی از همان ساختار اولیه حاکم بر دانشگاه بود و از همان دوران نخست، نگاه افرادی در دانشگاه ها حاکم بود که تحت اندیشه های مدرنیسم غربی بودند و هرگز تصور نمی کردند ما خود فلسفه داریم که در حوزه های علمیه و دیگر مراکز می توان آنرا یافت، بلکه دانش فلسفه را منحصر به دیدگاه های هگل، کانت و فلاسفه غربی می دیدند. البته در عین حال اندیشمندانی بودند و هستند که این طور فکر نمی کنند افرادی همچون علامه طباطبایی که توانستند در بخشی از دانشگاه ها تأثیر بگذارند. بنابراین روح حاکم و ساخت اولیه هنوز تغییری نکرده و غلبه مسأله ناشی از همان نطفه اولیه است و ما هنوز به تحول جدی در این زمینه دست پیدا نکرده ایم.

*راهکارهای جایگزین کردن علم فلسفه اسلامی به جای فلسفه غربی چیست و چطور می توان این منابع غنی را به فضای دانشگاه وارد کرد؟

متأسفانه نهادهایی که مسوولیت این موضوع را دارند اقدام جدی در این راستا انجام نمی دهند یا بسیار آهسته و گند این جریان را پیگیری می کنند. مدتی پیش طبق طرحی برخی از سرفصلهای دروس علوم انسانی از جمله فلسفه را تغییر دادند که آن هم وارد کردن اندیشه ها و نظریات رایج و جدید غربی بود. به نظر می رسد این مشکل بسیار جدی است و تحول علوم به ویژه فلسفه کار دشواری نیست. باید رشته جدیدی به نام فلسفه اسلامی تأسیس شود همان طور که رشته فلسفه اقتصاد اسلامی البته به صورت محدود در برخی دانشگاه ها تأسیس شده است. بنابراین این موضوع توجه جدی مسئولان را می طلبد. برپایی کنگره بین المللی علوم انسانی اسلامی نیز می تواند حرکتی نو را آغاز کند و فضای نخبگانی را فراهم کند تا این نیاز و عطش ذهنها را در راستای ضرورت تحول علوم انسانی فعال کند